



“Darufshe Kavyani”an Apic story from Shahnama-e-Firdousi

* Ansar Azhar, Syed
** Nighat Parveen
*** Bukhari, Sara Zahra

Abstract:

Shahnama-e-Firdousi; not only of Persian, but also is one of the best specimens of epic poetry of the whole world which has been written by Firdousi in acute distress and adversity.

He not only rendered universal fame, free of the effects of time & space, to the history of kingly dynasties, but also created an unprecedented document in the form of epic, which contains the information regarding the incidents of the dignified and respectable Iranian emperors in almost 60000 verses. Shahnama, beyond any doubt, is an embodiment of versification, history and epic which gave birth to pure Persian and also stands to be an emblem of pride for the Iranians till the times immortal. Shahnama introduces matchless narrative simile's and metaphors of the chivalrous Iranian nation and these figures of speech have no parallel in the epic poetry of the world.

Darufsh e Kavyani is not merely a flag or a sign which leads the Iranian warriors, rather it is considered as a symbol of honor and dignity of the Iranians. This flag was manufactured by a blacksmith who revolted against the atrocity and persecution of the Iranian king, Zahak and resultantly it paved the way for the Kingship of Fareedon.

This article is being recited to high light the introduction and importance of Darufsh e Kavyani, which has not only been alluded by Firdousi, rather, by other Persian poets too.

Keywords:

Ferdowsi, Shahnameh, epic literature and epic, Zahak, Fereydoon, Darfsh Kaviani

درفش کاویانی؛ یک داستان شہامتی از شاہنامہ

* عنصر اظهر، سید
** نگہت پروین
*** بخاری، سارا زہرا

چکیده:

شاہنامہ فردوسی، نہ فقط در ادبیات فارسی؛ بلکہ در ادبیات رزمی و حماسی نیز اثری بی‌مانند شمرده می‌شود کہ فردوسی برای نوشتن آن، زحمت بسیاری کشیده است:

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، نہ فقط تاریخ اساطیری ایران را زنده و جاوید ساخت؛ بلکہ در قالب مثنوی، اثری بی‌مانند خلق کرد کہ سرگذشت ایرانیان را در شصت ہزار بیت سروده است. شاہنامہ فردوسی بدون شک، یک اثر بی‌نظیر منظوم در رزمینگری و تاریخ نویسی است کہ فارسی ناب را رواج داد. شاہنامہ نہ فقط دارای داستان پادشاهان، پہلوانان و مردمان غیور و دلاور است؛ بلکہ داستان‌های شہامتی ایرانیان را نیز معرفی کرده است کہ یکی از این داستان‌ها، "درفش کاویانی" است کہ شہامت و جسارت ایرانیان را نشان می‌دهد.

به ظاهر، درفش کاویانی فقط یک پرچم است کہ در جنگ‌ها جلوتر از سپاہ و لشکریان حرکت می‌کرد؛ ولی درحقیقت، این پرچم نشانه بزرگی، استقلال‌طلبی و شہامت ایرانیان محسوب می‌شود. این پرچم، ساخته کاوہ آہنگر بود کہ از ظلم و ستم ضحاک به جان آمده، یک نہضت استقلال‌طلبی را علیہ ضحاک آغاز کرد کہ سرانجام، فریدون را بر تخت پادشاهی نشانده و ضحاک را شکست داد.

واژه‌های کلیدی: فردوسی، شاہنامہ، ادبیات رزمی و حماسی، ضحاک، فریدون، درفش کاویانی.

* ایسوسی ایٹ پروفیسر گورنمنٹ شالیماں کلج لاہور ansartirmazi@yahoo.com

** دانشجوی دکتری، دانشگاه ایل سی بانوان لاہور- پاکستان

*** استادیار، زبان و ادبیات و فارسی، ال سی بانوان، لاہور drsarabukhari786@gmail.com

مقدمه:

خدای سخن، استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی، تاریخ اساطیری ایران را به عنوان "شاهنامه" نوشت و نه فقط، خود حیات جاوید یافت؛ بلکه تاریخ اساطیری و پر شکوه ایرانیان را نیز حیات جاویدانه بخشید. بعد از ورود اعراب به ایران، زمانی که ایران درگیر انحطاط ادبی، ملی و تاریخی بود، ایرانیان نگران تاریخ درخشان خود بودند و سعی داشتند که آن را حفظ کنند و فردوسی طوسی بود که این کار مهم و بزرگ را آغاز کرد و بعد از زحمات بسیار، این کار مهم را به پایان رساند:

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی (ظهور الدین احمد، ۱۹۹۶: ۳۰)

بنابراین شاعران، خدای سخن و پیغمبران سخن نامیده می‌شوند. نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله چنین می‌نویسد: "شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت، اتساق مقدمات موهمه کند و التیام قیاسات منتج بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد و نیکو را در خلعت زشت بازنماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و به ایهام قوت‌های غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام طباع را انقباضی و انبساطی بود و امور عظام را در نظام عالم سبب شود." (نظامی عروضی، ۱۳۲۴: ۳۲)

شاهنامه فردوسی در ادبیات فارسی، اثری بی‌مانند در شعر، اساطیر و نوع حماسه به شمار می‌رود که در شصت هزار بیت، تاریخ پر غرور ایران را جاودانه ساخت و به همین سبب، فردوسی هنوز در دل ایرانیان زنده است و بزرگترین شاعر حماسه و اسطوره محسوب می‌شود. او داستان حماسی و واقعیات تاریخی را به نحو احسن به نظم درآورده است و به همین علت، منتقدان شعر فارسی درباره شاهنامه گفته‌اند: "شاهنامه دریای بیکران است و سرچشمه بسیاری از آداب و رسوم و بُن‌مایه‌ها که در فرهنگ عامه و داستان‌های مردم به کار رفته و شاخ و برگ‌های فراوان یافته است." (جعفر محجوب، ۱۳۸۲: ۸۰)

به همین علت فردوسی، پیغمبر سخن نامیده شده است:

در شعر سه تن پیغمبرانند هر چند لا نبی بعدی

ابیات و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی (بدخشان، س:ن: ۳۳۲)

فردوسی شاعر وطن‌پرست و برجسته ایرانی است و مفتخر است که می‌خواهد تاریخ نیاکان بزرگ و ملت با حمیت خود را زنده نگه دارد؛ می‌توان گفت که شاهنامه فردوسی، بزرگ‌ترین، زیباترین و مهم‌ترین نمونه حماسه‌سرایی است. "شاهنامه فردوسی، علاوه بر این که در میان گروه‌های مختلف ایرانیان شهرت دارد، در جهان نیز معروف است و بر ادبیات کشورهای دیگر جهان نیز مؤثر بوده است. شاهنامه به زبان‌های ترکی، ارمنی، گرجی، گجراتی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی، اسپانیولی، ایتالیایی، دانمارکی، لهستانی، مجارستانی و سوئدی ترجمه شده است." (مهبود فاضلی، ۱۳۸۰: ۱۳)

در تاریخ هزار ساله شعر ایران، از لحاظ هنر و اندیشه، اثری مانند شاهنامه فردوسی، خیلی کم دیده می‌شود که شاید یکی از دلایل بی‌نظیر شدن این کار، این باشد که فردوسی با دقت و با تلاش بسیار این کار را انجام داده است و حتی‌الامکان، سعی کرده است که از واژه‌های فارسی استفاده کند و از کاربرد واژه‌های عربی اجتناب کند. فضل الله رضا گفته است: "نقش شاهنامه فردوسی در پاسداری و گسترش زبان پارسی، استقلال فرهنگی و هویت ملی ایران بسیار روشن است. درین هزار سال، هر کسی که از هنر کلامی پارسی، طرفی بسته و با فرهنگ قوم ایرانی پیوندی داشته، به گونه‌ای از گنج‌خانه استاد توس بهره‌مند شده است. شاهنامه میدان آموزش سخنوری و سخناندی زبان پارسی است." (فضل الله، ۱۳۵۳: سبزه)

شبلی نعمانی درباره شاهنامه فردوسی، چنین می‌نویسد: "اگر کسی می‌خواهد اطلاعاتی کامل درباره فرهنگ و تمدن آن زمان داشته باشد، از شاهنامه می‌توان آن را بگیرد." (شبلی نعمانی، ۱۹۴۲: ۱۲۴)

مولوی محمدحسین آزاد، درباره زبان فردوسی که شاهنامه به کار برده است، می‌نویسد: "فردوسی در شاهنامه از کلمات زبان‌های غریب خیلی کم استفاده کرده است؛ خصوصاً از کلمات عربی زبان کاملاً احتراز دارد." دکتر منظر امام در تاریخ ادبیات ایران، شعر فردوسی و تأثیرات آن را مورد بحث قرار داده، می‌نویسد: "در شعر فردوسی، عنصر یأس و ناامیدی خیلی کم دیده می‌شود و به جای آن، مسرت و انبساط روحانی، رفاه ملی، فکر رزمیه و استقلال‌طلبی زیاد دیده می‌شوند." (آزاد، ۱۹۹۰: ۳۰۶)

قدر و منزلت شاهنامه در دل ایرانیان و در ادبیات فارسی، به علت وجود داستان‌های حماسی و اساطیری است که نه فقط یک شاهکار ادبی است؛ بلکه داستان‌های رزمیه و عاشقانه زیادی در خود دارد: "او داستان‌های اسطوره‌ای ایران باستان را که مجموعه‌ای دل‌نشین، حکمت‌آمیز و عبرت‌آموز بود، در آن روزگار سیاه تسلط اعراب و ترکان بر زمین ایران، سرود که خدمتی وطن‌دوستانه بود که به پارسی سرودن این اشعار نیز ضامن

دوام زبان فارسی و حفظ استقلال فرهنگ ایرانیان بود که به بهانه داستان‌سرایی، مجالی مناسب برای انتقال تجارب اجتماعی پیشینیان در زبان رمز و کنایه بود." (نرگس جابری، ۱۳۸۳: ۱۱۰)

داستان‌های اساطیری و رزمی شاهنامه در سراسر جهان بالخصوص در ادبیات فارسی، باعث تقلید شعری بسیاری از این اثر شد. یکی ازین داستان‌ها، درباره ضحاک و کاوه آهنگر است که در نتیجه آن، داستان درفش کاویانی به وجود آمد. درفش کاویانی، نشانه شهامت، دلیری و پیروزی ایران و ایرانی‌هاست. ضحاک بعد از جمشید بر تخت ایران تسلط یافت؛ طبق داستان‌های شاهنامه، ضحاک پنجمین پادشاه پیشدادی بود که ظالم، بدسرشت و ستمگر بود. حسن عمید درباره اسامی مختلف او می‌گوید: "او را دهاک و ده‌آک و اژدهاک و اژدهادوش و اژدهافش و بیور اسب نیز گفته‌اند." (عمید، ۱۳۴۸: ۱۶۳۵)

یکی از اسامی ضحاک، ده آک است؛ زیرا که ده آفت و رسم زشت در جهان، به او منسوب است. در اوستا ضحاک را اژدهاک گفته‌اند، او را بیوراسپ هم می‌نامند، چون او هزار اسب داشت.

مقبول بیگ بدخشانی در ادب‌نامه ایران، ضحاک را حکمران شامی می‌نامد که بر ایران تاخت و جمشید را کشت و بر تخت ایران نشست. (بدخشانی، س:ن: ۱۵۳)

دکتر سیروس شمیسا او را عرب‌نژاد می‌خواند: "ضحاک پنجمین شاه ایران است، او از نژاد عرب بود و بدین سبب به حمیری - شهر و ناحیه‌ای در یمن که در مغرب شهر صنعای امروزی بوده است - نیز معروف است. اسم او در زبان‌های ایران باستان، آژی‌دهاک است. گفته‌اند که کشتن و خوردن گوشت جانوران در زمان ضحاک معمول شد." (سیروش شمیسا، ۱۳۸۹: ۴۳۵)

ضحاک ماردوش یکی از معروفترین و جالبترین داستان‌های شاهنامه شمرده می‌شود که سرانجام فریدون و سایر ستمدیدگان بر اساس جرات و تشویق کاوه آهنگر، بر ضحاک پیروز شدند. مفسران و پژوهشگران شاهنامه متفق‌القولند که: "داستان ضحاک، یکی از شگفت‌انگیزترین و پرمایه‌ترین داستان‌های شاهنامه است که شرح چیرگی بر سیاهی و ظلم است که بر جهان هزارسال می‌پاید و سپس مغلوب می‌شود." - (ندوش، ۱۳۳۸: ۱۳۱)

شیخ سعدی هم در گلستان، داستان ضحاک را برای عبرت بیان کرده، می‌نویسد: "باری در مجلس او کتاب شاهنامه می‌خواندند در زوال ضحاک و عهد فریدون - وزیر ملک را پرسید که تو هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت، چگونه مملکت برو مقرر شد؟ گفتا چنانکه شنیدی خلقی برو به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت." (سعدی، ۱۳۴۳: ۴۳)

می‌گویند که: "ضحاک هزارسال بر تخت شاهی تکیه داشت - آئین فرزندگان در دوران پادشاهی او منسوخ گشت. جان دیوان از فرمانروائی او شادان شد. هنر خوار و جادو گرامی گشت". (دبیر سیاقی، ۱۳۸۵: ۲۴)

در شاهنامه فردوسی آمده است که پدر ضحاک مرد پارسایی بود که از امیران عرب بود. ضحاک به علت وسوسه ابلیس پدر خود را کشت و به جای او بر تخت نشست و طوق اطاعت ابلیس را در گردن نهاد. ابلیس بر شانه ضحاک بوسه زد و بر هر بوسه‌گاه، ماری بزرگ روید که خوراک آن‌ها مغز آدمی زاد بود.

دکتر ذبیح‌الله صفا می‌گوید: "به روایت فردوسی، به عهد جمشید در دشت سواران و نیزه‌گزاران (عربستان) نیک‌مردی به نام مرداس بود که پسری داشت به نام ضحاک که چون ده‌هزار اسب داشت، او را به پهلوی، بیوراسپ می‌خواندند. این بیور اسب به فریب ابلیس (اهرم) پدر خویش مرداس را کشت". (ذبیح‌الله صفا، ۱۳۲۳: ۳۲۱)

در شاهنامه آمده است:

چو ضحاک بر تخت شد شهریار برو سالیان انجمن شد هزار

نهان گشت آئین فرزندگان پراکنده شد کام دیوانگان

شده بر بدی دست دیوان دراز ز نیکی نه بودی سخن جز به‌راز (فردوسی، ۱۳۱۳: ۳۰)

ضحاک خیلی ظالم و ستمگر بود و مردمان از ظلم و تعدی وی به جان آمده بودند؛ ولی کسی نمی‌توانست علیه وی قیام کند؛ ولی "کاوه" آهنگر که دو پسر از دست داده بود و آخرین پسرش را هم سپایان ضحاک دستگیر کرده، برای غذای مارهای ضحاک بردند، کاوه دیگر بی‌تاب شد و آن پاره چرم را بر چوب افکند و به دربار ضحاک رسید و پسر را از او خواست. این اولین کسی بود که علیه ظلم و جور ضحاک کاری کرد و علم بلند کرد. "کاوه پیش‌بند چرمش را بر سر نیزه می‌کند که نمادی از رنج و درد مردم است. طلسم اهریمنی ضحاک در هم می‌شکند، درمندان همدل می‌شوند و همدلی‌ها گسترش می‌یابد. کینل شدید مردم نسبت به ضحاک و دستگاه جهنمی او، سبب حمایت مردم از فریدون می‌شود و ضحاک در آتش نفرت مردم گرفتار می‌شود. سیل جمعیت از کوی و برزن به سوی کاوه سرازیر می‌شوند و در اطراف علم کاویانه حلقه می‌زنند". (نرگس جابری، ۱۳۸۳: ۱۲۳)

ضحاک از کاوه ترسید و پسرش را ربا کرد و از او خواست که بگوید ضحاک پادشاه عادل و رحم دلی است؛ ولی کاوه انکار کرد و با پرچم خود با سر و صدا، به بازار و کوچه‌ها رفت و بانگ بزد که "ضحاک ظالم است"، "ضحاک ظالم است". مردم که از ظلم ضحاک پر شده بودند، با کاوه هم‌صدا شدند و یک انقلاب بزرگ و عظیم برگزار شد. این "علم" کاوه در تاریخ ایران به نام "درفش کاویانی" معروف شد و استعاره‌ای

است از استقلال‌طلبی و مبارز‌خواهی علیه هر گونه ظلم و عدوان. "در محیطی که پادشاه بیدادپیشه‌ماردوش به وجودآورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی‌توانست زیست. از پا درآوردن مردم و مغز سر آنان را خوراک ماران ساختن، راهی بود تا پادشاه ستمگر ساعتی چند بیارامد". (غلام حسین یوسفی، ۱۳۹۲: ۳۲)

کاوه تنها کسی بود که بود هیچ‌گونه ترس و خوفی، از ستم‌گرایی ضحاک نداشت و به او شکایت برده، قیام کرد، چنانکه شیخ سعدی گوید: "هر که دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید". (سعدی، ۱۳۴۳: ۳۴) ضحاک دستور داد فرزندش را رها کردند؛ ولی چون خشم و قهر کاوه به منتها رسیده بود، او به خیابان‌ها آمد و درفش کاویانی را بلند کرد و علیه جور ضحاک قیام کرد و همه مردم کشور که از جور و ستم ضحاک نیز به تنگ آمده بودند، گرد او جمع شده، با او هم‌صدا شدند.

حسن عمید، درباره معنی و اهمیت تاریخی و ادبی درفش کاویانی می‌گوید: "درفش، علم، علامت و بیرق، علمی است که پیشاپیش سپاه حرکت می‌دهند. درفش کاویان، اختر کاویان و درفش شاهنشاهی که ایرانیان آن را در جنگ‌ها پیشاپیش سپاه می‌بردند و پس از هر پیروزی، گوهرهایی بر آن می‌افزودند، چندان که درفش پوشیده از زر و گوهرهای گوناگون شده بود، در داستان‌های قدیم، این درفش را متعلق به ادوار باستانی ایران دانسته و گفته اند که در عهد ضحاک که مردم از جور و ستم او به جان آمده بودند، آهنگری پیشدامن چرمی خود را بر سر نیزه کرد و مردم را بر ضحاک شورانید و او را از تخت فرود آورده و فریدون را به پادشاهی برگزید. از آن زمان، پیشدامن چرمی کاوه را درفش کاویان یا کاویانی درفش خواندند". (عمید، ۱۳۴۸: ۱۱۰۹)

در شاهنامه آمده است که وقتی که آهنگر به دربار رسید، بانگ زد: "ای پادشاه! من کاوه هستم که اکنون برای دادخواهی نزد تو آمده‌ام، اگر تو ادعا می‌کنی که دادگری، به ظلمی که بر من وارد شده نگاه کن - بدان که این ظلم را تو بر من روا داشته‌ای و اگر خود چنین گمان نمی‌کنی، پس چرا به فرزندان من دست برده‌ای و آن‌ها را به خاک و خون کشیده‌ای؟ من هجده فرزند داشتم، همه را جز یک تن، ماموران تو به بند کشیدند و من به تو چه بدی کرده‌ام؟ من مردی آهنگرم و زیانی از من به کسی نرسیده؛ ولی پیوسته از شاه به من ظلم می‌شود، چرا باید هفده فرزند من قربانی ماران تو شوند؟". (فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۶۶)

دکتر سیروس شمیسا، درباره کاوه آهنگری و درفش او، می‌نویسد: "کاوه آهنگری بود که بر ضحاک که پسران او را کشته بود، شورید و فریدون را بر تخت شاهی نشاناد". (سیروس شمیسا، ۱۳۸۹: ۵۲۳)

درباره درفش کاویانی آمده است: "کاوه پیش‌بند چرمی خود را بالای نیزه کرد و به بازار رفت و خروش برآورد که ای مردم، ضحاک ماردوش! ستمگری ناپاک است، بیایید تا دست این دیو پلید را از جان خود کوتاه کنیم". (فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۶۶)

شعراى دیگری هم در شعر خود از داستان درفش کاویانی تاثیر پذیرفته‌اند که در ادامه، نمونه‌هایی ذکر می‌شود.
امیرمعزی:

کمترین منجوق بنماید همی در موکبت آن ظفرها کز درفش کاویان آید پدید (امیر معزی، ۱۳۱۸: ۱۳۹)
حکیم سنائی:

تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تازان پس به هر جانب که روی آری درفش کاویان
بینی (سنائی، ۱۳۴۵: ۴۰۴)

خاقانی شروانی:

صدهزاران پوست از شخصی بهایم برکشند تا کند یک پوست را گردون درفش کاویان
(خاقانی، س:ن: ۳۲۸)

فتح علی خان صبا:

نه او ضحاک است و نه من کاوه یارب از چه رو خون فرزندان من ریزد چنین بی‌بیم و باک
(صبا، ۱۳۳۱: ۶۶۲)

صحاب لاری: مشکل وزن دارد؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

کاوه آزارمه در دست افریدون دهر دافع ضحاک وی گرز گران می آورد

(صحاب لاری، ۱۳۵۳: ۳۲۶)

قیام کاوه آهنگر و نشان او، هر دو در تاریخ ایران و در شاهنامه فردوسی اهمیت خاصی دارند. زمانی که کاوه از دربار ضحاک بیرون آمد، مردمان آن کشور گرد او جمع شدند. آن زمان کاوه درفش چرمی خود را در هوا بلند کرد و گفت: "ای نامداران یزدان‌پرست، آیا در میان شما کسی نیست که آهنگ فریدون کند تا به نزدش رویم و گوئیم که این ضحاک، اهریمن و دشمن خداوند است تا او چاره‌ای اندیشد. پس کاوه که از جای فریدون

آگه بود، سپاهی بسیار از مردمان گرد آوردد و خود در پیش آن سپاه به سوی فریدون روانه گشت".
(میترا، ۱۳۷۹: ۱۰۵)

می‌گویند که وقتی فریدون این سپاه را دید، یک پرچم در دست کاوه آهنگر بلند دید و این پرچم را با گوهرهای گران‌بها بیاراست و آن را درفش کاویانی نام نهاد که نشانه استقلال‌طلبی، شهامت و دلیری ایرانیان شد. مدتی بعد فریدون بر ضحاک حمله کرد و بر تخت ایران نشست و داد و دهش آغاز کرد. قیام کاوه آهنگر نخستین قیام ملی در ایران باستان است. این داستان و نظایر آن در تاریخ ملت‌های دیگر هم یک هسته مرکزی دارند".
(فضل الله، ۱۳۵۳: ۵۶)

وقتی کاوه آهنگر پیش ضحاک رفت، چنین گفت:

مرا بوده هژده پسر در جهان ازیشان یکی مانده است این زمان
جوانی نمانده است و فرزند نیست به گیتی چو فرزند پیوند نیست

(فردوسی، ۱۳۱۳: ۳۹)

فردوسی درباره درفش نیز چنین سروده است:

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند سر از بند ضحاک بیرون کند

(فردوسی، ۱۳۱۳: ۳۱)

این درفش کاویانی، نشانه استقلال‌خواهی، مبارزه‌طلبی و ظفرمندی است و به پرچم فتح و پیروزی شهره شد که در قادسیه وقتی مسلمانان ایران را فتح کردند، درفش کاویانی هم به عربستان برده شود. دکتر ذبیح الله صفا می‌نویسد: "درفش در واقع قادسیه، از به دست مردی قبیله نخ افتاد و سعد بن ابی وقاص آن را بر غنایم افزود و با تاج‌ها و طوق‌های مرصع، نزد امیرالمومنین عمر بن خطاب فرستاد و خلیفه فرمان داد تا آن را هم بگشانید و پاره پاره کنند و میان مسلمانان قسمت نمایند". - (ذبیح الله صفا، ۱۳۲۳: ۵۳۱)

حسن عمید درباره ارزش و سرانجام درفش کاویانی چنین می‌نویسد: "چند تن از مورخان اسلامی درباره درفش کاویانی که در جنگ قادسیه به دست عرب‌ها افتاده، گفته‌اند که آن از پوست شیر و از گوهرهای گوناگون پوشیده بود، به عرض هشت ارش و طول دوازده ارش که از عجایب روزگار به شمار می‌رفته است و قیمت

آن را دو میلیون دینار تخمین کرده‌اند. سعد بن ابی وقاص سردار عرب درفش را نزد امیرالمومنین عمر بن خطاب فرستاد و به فرمان عمر آن را قطعه‌قطعه کردند و میان مسلمانان قسمت کردند".
(عمید، ۱۳۴۸: ۱۱۰۹)

از مطالعه شاهنامه می‌توانیم گفت که فردوسی نه فقط رستم را زنده کرد که فقط یلی از سیستان بود؛ بلکه بیژن و منیژه را نیز حیاتی نو بخشید و تاریخ و ادبیات درخشانده اساطیری ایران را دوام بخشید، او درفش کاویانی را نشانی از حمیت و استقلال ملت ایران و ایرانیان قرار داد، درفش کاویانی فقط یک پارچه پوستین یا چرم نبود، نشانه سرافرازی و احساسات ملی درخشان ایران بود. این پرچم را نه فقط کاوه یا فریدون ساختند؛ بلکه ملت استقلال‌طلب و افراد غیوری آن را ساختند که علیه ظلم و جور قیام کردند و نهضت استقلال را آغاز کردند. امروز درفش کاویانی شاید بین ما نیست؛ ولی در فکر و عمل یک ملت آزادی‌خواه کاربرد دارد که در اشعار باقی مانده‌اند:

چون آن پوست بر نیزه بردید کی به نیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آن را به دیبای روم ز گوهر برو بیکر و زرش بوم
فرو هشت ازو سرخ و زرد و بنفش همی خواندش کاویانی درفش

(فردوسی، ۱۳۱۳: ۳۱)

همه ادیبان، محققان و مورخان متفق‌اند که: "شاهنامه از لحاظ زیبایی‌های ادبی و زبان بیان، یکی از آثار برتر زبان فارسی و شاید برترین آن‌هاست. استاد توس به حکم تسلطی که بر زبان دری و دقایق آن داشته، قادر بوده است به مانند شاعران هم روزگار خود در انواع شعر از قصیده و غزل و قطعه طبع آزمائی کند و بهتر از آن‌ها به مدح و توصیف پردازد؛ اما او با انتخابی آگاه و بنا به تعلق خاطر ویژه‌ای که به داستان‌های ملی ایران داشته، از سر کمال هوشمندی، قالب مثنوی و بحر متقارب را برای نظم داستان‌های شاهنامه برگزیده است. مجموعه ابیات شاهنامه، چیزی حدود شصت‌هزار بیت است که بارها در ایران چاپ شده و تمام و یا بخش‌هایی از آن به اغلب زبان‌های زنده عالم نیز ترجمه شده است". (جعفر محجوب، ۱۳۸۲: ۵۸)

نتیجه‌گیری:

خلاصه اینکه می‌توان گفت: "درفش کاویانی" داستان قشنگی از شاهنامه است که از لحاظ جرات و شجاعت، "کاوه" را به عنوان یک قهرمان بزرگ ایرانی معرفی می‌کند. رستم که قهرمان معروف شاهنامه است؛ ولی نقش کاوه هم درین داستان کار بزرگ اساطیری و باارزشی است. بدون شک کار فردوسی نشان می‌دهد که او نه فقط وطن‌پرست؛ بلکه فرهنگ‌دوست نیز بوده است. این داستان به ما یاد می‌دهد که ظلم با قدرت همراه نیست و بالاخره عدالت و راستی بر ظلم و ستم پیروز خواهد شد.

منابع و ماخذ:

- ## ظهورالدين احمد دكتر (1996م) ايرانى ادب، مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان اسلام آباد، ص30.
- ## نظامى عروضى سمرقندى (1327) چهارمقاله، تصحيح محمد قزوينى، تهران: انتشارات ارمغان، ص42.
- ## محجوب، محمدجعفر (1382) ادبيات عاميانه ايران، به كوشش حسن ذوالفقارى، ج اول، تهران: نشر چشمه، ص80.
- ## بدخشانى، ميرزا مقبول بيگ، (سال؟؟؟) ادب نامه ايران، نگارشات لاپور، س-ن. ص 332.
- ## مهبود فاضلى (1380) آشنائى با شاعران كلاسيك ايران، تهران: انتشارات بين‌المللى الهدى، ص 14.
- ## فضل‌الله، رضا (1353) پژوهشى در اندیشه‌هاى فردوسى، تهران: علمى و فرهنگى، ص 13.
- ## علامه شبلى نعمانى (1972م) شعر العجم، ج 1، نيشنل بك فاونديشن اسلام آباد، ص 127.
- ## آزاد، محمد حسين (1990) سخن‌دان فارس، مجلس ترقى ادب لاهور، ص 406.
- ## منظر امام دكتر (2000) چكيده تاريخ ادبيات ايران، ج2، كتابستان مظفر پور بهار انديا، ص 33.
- ## جابري‌نسب، نرگس (1384) دانش، مجله شماره 81، مركز تحقيقات ايران و پاكستان اسلام آباد، ص 110.
- ## عميد، حسن (1378) فرهنگ عميد، تهران: امير كبير، ص 1645.
- ## بدخشانى، ميرزا مقبول بيگ، ادب نامه ايران، نگارشات لاپور، س-ن، ص 154.
- ## سيروس، شميسا (1389) فرهنگ تلميح‌ها، تهران: نشر ميتر، ص 435.
- ## ندوشن اسلامى، محمدعلى (1348) زندگى و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ دوم، تهران: انتشارات ابن سينا، ص 131.
- ## سعدى شيرازى (1374) كليات سعدى، تصحيح محمد فروغى، تهران: نشر آوين، ص 43.
- ## دبير سياقى، سيد محمد (1385) برگردان روايت‌گونه شاهنامه فردوسى، تهران: نشر قطره، ص 27.
- ## صفا، ذبيح الله (1324) حماسه‌سرآيي در ايران، تهران: چاپ خود كار، ص 421.

- ## فردوسی طوسی (1313) شاهنامه، تهران، چاپ بروخیم، ص 30.
- ## جابری نسب، نرگس (1384). دانش، مجله شماره 81، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان اسلام آباد، ص 124.
- ## یوسفی، غلامحسین (1392) چشمه روشن، تهران: انتشارات علمی، ص 32.
- ## سعدی شیرازی (1374) کلیات سعدی، تصحیح محمد فروغی، تهران، نشر آوین، ص 37.
- ## امید حسن (1378) فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر، ص 1109.
- ## فردوسی طوسی (1397) شاهنامه فردوسی به نثر روان، مشهد، ص 266.
- ## شمیسا، سیروس (1389) فرهنگ تلمیحات، تهران: نشر میترا، ص 523.
- ## فردوسی طوسی (1397) شاهنامه فردوسی به نثر روان، ص 266.
- ## امیر معزی (1318) دیوان امیرمعزی، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامی، ص 149.
- ## سنائی حکیم (1375) دیوان سنائی، تصحیح پرویز بابایی، تهران: نگاه، ص 707.
- ## خاقانی شروانی،؟؟؟؟ دیوان خاقانی، تصحیح ضیالالدین سجادی، تهران: زوار، ص 328.
- ## صبا، فتحعلی‌خان (1341) دیوان فتح علی خان صبا، تصحیح محمدعلی نجاتی، تهران: اقبال، ص 662.
- ## صحب لاری (1354) دیوان صحبت لاری، تصحیح حسین معرفت، شیراز: کتابفروشی معرفت، ص 326.
- ## مهرآبادی، میترا (1379) شاهنامه فردوسی به نثر پارسی سره، تهران: روزگار، ص 105.
- ## فضل‌الله رضا (1353) پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی، تهران: علمی و فرهنگی، ص 56.
- ## فردوسی طوسی، (1313) شاهنامه، بروخیم، تهران، ص 39.
- ## همان، ص 41.
- ## صفا، ذبیح الله (1324) حماسه‌سرایی در ایران، تهران: چاپ خود کار، ص 531.
- ## امید، حسن (1378) فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر، ص 1109.
- ## فردوسی طوسی (1313) شاهنامه، بروخیم، تهران، ص 41.
- ## محجوب، محمدجعفر (1382) ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، ج 1، تهران: چشمه، ص 58.